Journal of Islamic Human Rights
Volum 2, Consecutive Number 1, 2025
Journal Homepage: https://islamichumanrights.ir/
This is an Open Access paper licensed under the Creative Commons License CC-BY 4.0 license.



Assessing the Feasibility of Intercultural Dialogue on Human Rights and Shari‘a Based on the Theoretical Framework of Abdullahi Ahmed An-Na‘im: A Critical Reflection in the Horizon of Islamic Human Rights Philosophy

Mohammad Ghsem Tangestani[1*], Mahdi Moradi Berelian[2]

1. Associate Professor, Faculty of Law and Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran. m.tangestani@khu.ac.ir

2. Assistant Professor, Faculty of Law and Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran.

Abstract

This article adopts a philosophical and critical approach to examine Abdullahi Ahmed An-Na'im's theoretical framework concerning the relationship between Shari'a, the state, and human rights, while opening up new horizons for intercultural dialogue from the perspective of Islamic human rights philosophy. Emphasizing the institutional separation of religion and the state and a historical-interpretive reconstruction of Shari'a, An-Na'im argues that the realization of human rights in Muslim societies requires a fluid, voluntary, and non-coercive interpretation of religion rooted in civic engagement. Within this framework, Shari'a is not regarded as a fixed or absolute text, but rather as a dynamic space for ijtihad that is both open to transformation and dialogue with contemporary global norms. Through a critical analysis of An-Na'im's hermeneutic foundations and practical philosophy, this article shows that despite his attempt to reconcile religious commitment with the requirements of human rights, his model encounters significant tensions—most notably, the paradox between structural secularism and the civic presence of Islamic values in the public sphere. Furthermore, the feasibility of intercultural dialogue within this framework necessitates a rethinking of three core domains: the language of dialogue, the boundaries of jurisprudential transformation, and the localized interpretation of human rights. In conclusion, the article assesses both the potential and limitations of An-Na'im's paradigm in light of the philosophical foundations of Islamic human rights discourse.

Keywords: Shari‘a, Human Rights, Secular State, Abdullahi Ahmed An-Na‘im, Intercultural Dialogue, Philosophy of Law, Hermeneutic Critique, Islamic Human Rights

- Tangestani, M Gh., Moradi Berelian, M. (2025). Assessing the Feasibility of Intercultural Dialogue on Human Rights and Shari‘a Based on the Theoretical Framework of Abdullahi Ahmed An-Na‘im: A Critical Reflection in the Horizon of Islamic Human Rights Philosophy**, *Journal of Islamic* Human Rights**, 2(1), 1-29.

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

مجله حقوق بشر اسلامی
دوره دوم ـ شمارهٔ اول ـ ۱۴۰۴
صفحات ۱-۲۹ (مقاله پژوهشی)
تاریخ: دریافت ۱۴۰۴/۰۱/۱۸ـ پذیرش ۱۴۰۴/۰۳/۲۱ ـ انتشار ۱۴۰۴/۰۵/۰۲

امکان‌سنجی گفت‌وگوی بینافرهنگی درباره حقوق بشر و شریعت براساس چارچوب نظری احمد النعیم: بازاندیشی انتقادی در افق فلسفه حقوق بشر اسلامی

محمدقاسم تنگستانی[1]*، مهدی مرادی برلیان[2]

۱. دانشیار گروه حقوق بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.
m.tangestani@khu.ac.ir
۲. استادیار گروه حقوق عمومی و بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

چکیده

مقاله حاضر با رویکردی فلسفی، انتقادی و مبتنی بر تحلیل مفهومی، به واکاوی چارچوب نظری احمد النعیم درباره نسبت شریعت، دولت و حقوق بشر می‌پردازد و افق‌های گفت‌وگوی بینافرهنگی را از منظر فلسفه حقوق بشر اسلامی باز می‌گشاید. النعیم، با تأکید بر جدایی نهادی میان دین و دولت و بازسازی تاریخی ـ تفسیری شریعت، بر آن است که تحقق حقوق بشر در جوامع اسلامی نیازمند تفسیری سیال، داوطلبانه، غیرسلطه‌گر و مبتنی بر انتخاب آگاهانه شهروندان از دین است. در این چارچوب، شریعت نه متن مطلق، بلکه عرصه‌ای برای اجتهاد تحول‌پذیر و گفت‌وگوپذیر با جهان معاصر تلقی می‌شود. این مقاله با تحلیل انتقادی بنیادهای هرمنوتیکی و فلسفه النعیم، نشان می‌دهد که طرح او، علیرغم تلاش برای تلفیق وفاداری دینی با الزامات حقوق بشر، با تنش‌هایی در نسبت میان دین، سیاست و جامعه مواجه است؛ از جمله تناقض میان تفکیک ساختاری دین و دولت و در عین حال حضور مدنی ارزش‌های دینی در حوزه عمومی. افزون بر این، امکان‌سنجی گفت‌وگوی بینافرهنگی در این چارچوب، مستلزم بازاندیشی در سه حوزه کلیدی است: زبان مشترک گفت‌وگو، حدود تحول‌پذیری فقه و ترجمان بومی حقوق بشر در جوامع اسلامی. مقاله در نهایت، با تلفیق تحلیل نظری و نقد هرمنوتیکی، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های مدل النعیم را در پرتو مبانی فلسفه حقوق بشر اسلامی ارزیابی می‌کند

کلیدواژه: شریعت، حقوق بشر، دولت سکولار، احمد النعیم، گفت‌وگوی بینافرهنگی، فلسفه حقوق، حقوق بشر اسلامی

- تنگستانی، محمدقاسم؛ مرادی برلیان، مهدی. (۱۴۰۴). امکان‌سنجی گفت‌وگوی بینافرهنگی درباره حقوق بشر و شریعت بر اساس چارچوب نظری احمد النعیم: بازاندیشی انتقادی در افق فلسفه حقوق بشر اسلامی، مجله حقوق بشر اسلامی، ۲(۱)، صفحات ۱-۲۹.

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

مقدمه

پرسش از نسبت میان شریعت، دولت و حقوق بشر، نه‌تنها یکی از دغدغه‌های بنیادی در سپهر اندیشه اسلامی معاصر، بلکه گره‌گاهی از تنش‌های معرفت‌شناختی، حقوقی و هنجاری در جهان مدرن به‌شمار می‌رود؛ گره‌گاهی که از یک‌سو، ریشه در سنت فقهی و میراث تمدنی اسلام دارد و از سوی دیگر، در مواجهه با مفاهیم مدرن همچون «حقوق بشر»، «اقتدار قانونی» و «دولت ملت»، وارد مرحله‌ای تازه از بازاندیشی و منازعه شده است. در نظام جمهوری اسلامی ایران نیز، که تلفیقی منحصربه‌فرد از شریعت و نهادهای حقوق عمومی مدرن را تجربه می‌کند، این نسبت به شکل خاصی از چالش و ظرفیت بازاندیشی بدل شده است؛ به‌گونه‌ای که پرسش از مرزهای اجتهاد، مشروعیت دینی ـ مدنی و امکان گفت‌وگو با مفاهیم حقوق بشری، در قلب مباحث نظری و اجرایی قرار گرفته است.

در این بستر، اندیشه‌های احمد النعیم، متفکری سودانی‌الاصل و استاد فلسفه حقوق در دانشگاه اموری (Emory University)، واجد جایگاهی خاص است؛ چرا که او کوشیده است با گذار از دوگانه‌های رایج میان سکولاریسم افراطی و بنیادگرایی دینی، الگویی برای سازگاری دین با دولت سکولارِ مدنی و درعین‌حال، وفاداری به ارزش‌های اسلامی در حیات اجتماعی ارائه دهد (An-Na'im, 2008: 1-4). در اثر مهم او (Islam and the Secular State: Negotiating the Future of Shari'a)، النعیم با تکیه بر اصل تفکیک نهادی میان دین و دولت، تأکید می‌کند که دولت نباید مشروعیت خود را از تفسیر خاصی از شریعت اخذ کند؛ بلکه باید با حفظ بی‌طرفی دینی، زمینه مشارکت داوطلبانه شهروندان دین‌دار را در عرصه عمومی فراهم سازد (An-Na'im, 2008: 4, 10).

از منظر النعیم، شریعت نه یک قانون آسمانی با تلقی‌ای ایستا، بلکه عرصه‌ای تفسیرپذیر، تاریخی و وابسته به زمینه‌های اجتماعی و اجتهادی است که با اتکا به عقل جمعی، تجربه تاریخی مسلمانان و اخلاق عمومی می‌تواند در پرتو زمان بازخوانی شود (An-Na'im, 1990: 48; An-Na'im, 2008: 2-3). او در این چارچوب، نه‌تنها بر ظرفیت تطور شریعت تأکید می‌ورزد، بلکه بر این باور است که حقوق بشر جهانی، تنها در صورتی می‌تواند از مشروعیت فرهنگی برخوردار شود که در قالب تفسیرهای بومی‌شده و مبتنی بر ارزش‌های دینی هر جامعه، به‌ویژه جوامع مسلمان، بازخوانی گردد (An-Na'im, 1995: 229).

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

این چارچوب نظری فوق، علیرغم ظرفیت‌های نوآورانه‌اش، با پرسش‌های پیچیده‌ای نیز مواجه است: چگونه می‌توان در عین تمسک به منابع سنتی و مفاهیم فقهی، به زبانی گفت‌وگویی با جهان مدرن دست یافت که نه دچار خودباختگی غرب‌مدار شود و نه گرفتار انسداد اجتهادی؟ تا چه اندازه می‌توان تفکیک ساختاری دین و دولت را در جوامعی مانند جمهوری اسلامی ایران که بنیان‌های مشروعیت سیاسی ـ حقوقی خود را بر شریعت استوار کرده‌اند، تصور کرد؟ آیا مشارکت داوطلبانه و اخلاق‌محور مؤمنان در عرصه عمومی، در غیاب ضمانت‌های دینی و نهادهای شرعی، به معنای فرونشاندن فقه در عرصه خصوصی نیست؟ و نهایتاً، آیا تفسیری از شریعت که بر تاریخ‌مندی صرف آن تأکید می‌کند، قادر است به نیازهای معرفتی و فقهی تمدن اسلامی پاسخ گوید؟

در مواجهه با این پرسش‌ها، این مقاله با رویکردی فلسفی، تحلیلی و چندلایه، می‌کوشد تا ضمن بررسی ریشه‌های هرمنوتیکی، روش‌شناختی و فلسفه عمل النعیم، به ارزیابی دقیق ظرفیت‌ها و محدودیت‌های طرح او در زمینه گفت‌وگوی بینافرهنگی درباره حقوق بشر و شریعت بپردازد. این ارزیابی، نه از منظر سیاست‌گذاری یا ایدئولوژی، بلکه از منظری معرفت‌شناختی، حقوقی و فلسفی انجام می‌گیرد تا روشن سازد که مدل النعیم تا چه اندازه می‌تواند در خدمت بازاندیشی بومی در فلسفه حقوق بشر اسلامی و همچنین در تعامل با الگوهای حقوقی جمهوری اسلامی ایران قرار گیرد. بدین‌سان مقاله حاضر نه صرفاً شرح یا بازنمود اندیشه‌های النعیم، بلکه خوانشی انتقادی و تأمل‌برانگیز در افق گفت‌وگوی بینافرهنگی، نسبت شریعت با نظم حقوقی مدرن و امکان‌سنجی زبان مشترک حقوق بشر در پرتو تجارب جوامع اسلامی است.

۱. مبانی نظری و مفهومی: شریعت، دولت و حقوق بشر در اندیشه احمد النعیم

پیش از ورود به تحلیل ساختارمند منظومه فکری احمد النعیم، ضروری است مفاهیم‌محوری چون شریعت، دولت و حقوق بشر در زمینه‌ای معرفت‌شناختی و تاریخی جای‌گذاری شوند؛ چرا که پرسش از نسبت این مفاهیم، صرفاً بحثی واژگانی یا سیاسی نیست، بلکه در لایه‌های عمیق‌تری به ساحت عقلانیت دینی، تحول در الگوهای مشروعیت و بازتعریف منزلت انسان در نظم حقوقی مربوط می‌شود. در سنت اسلامی، شریعت نه یک مجموعه دستورات جزمی، بلکه یک سامان پیچیده و چندلایه از معنا، هنجار و تفسیر بوده است؛ نظمی که به‌گفته اقبال لاهوری، در متن زندگی و درون تاریخ بالیده و بافت یافته

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

است (Iqbal, 1930: 129). از همین منظر، پروژه فکری النعیم را باید در امتداد تلاش‌هایی دانست که درصددند این عقلانیت تاریخی را به زبان حقوقی معاصر ترجمه کنند؛ ترجمه‌ای که نه در پی تقلیل سنت، بلکه در جست‌وجوی بازآفرینی معانی آن در مواجهه با اقتضائات زمانه است. این مواجهه در نظام جمهوری اسلامی ایران نیز با لحنی متفاوت، اما با دغدغه‌ای مشابه در جریان است؛ جایی که اجتهاد، قانون‌گذاری و تفسیر رسمی دین، هم‌زمان درگیر مفاهیم عدالت اجتماعی، آزادی و کرامت انسانی هستند.

۱-۱. شریعت: از متن مقدس تا تاریخ تفسیر و امکان اجتهاد پویا

در منظومه فکری احمد النعیم، شریعت نه به‌مثابه مجموعه‌ای از احکام ازلی و فراتاریخی، بلکه به‌منزله یک پروژه تفسیرشونده، تحول‌پذیر و بر ساختهٔ فرهنگی ـ تاریخی درک می‌شود؛ پروژه‌ای که در هر لحظه تاریخی، در تنش میان نص و تفسیر و در مواجهه با پرسش‌های اخلاقی، سیاسی و اجتماعی زمانه بازتولید می‌شود. النعیم با تمایز قاطع میان «احکام الهی مطلق» و «تجربه انسانی از شریعت»، تلاش دارد شریعت را از قلمرو تثبیت‌شدهٔ شریعت‌گرایی سیاسی به عرصه دیالوگ اخلاقی و تاریخی منتقل کند (An-Na'im, 2008: 12-15). در این چارچوب، اجتهاد نه صرفاً یک وظیفه درون‌فقهی، بلکه ضرورتی تمدنی و اخلاقی برای زیست دین‌دارانه در جهان معاصر تلقی می‌شود.

رهیافت النعیم در نسبت میان متن و تفسیر، آشکارا از سنت هرمنوتیک فلسفی، به‌ویژه قرائت گادامری از «فهم» به‌عنوان رخدادی در بستر تاریخ و سنت، الهام می‌گیرد. نزد گادامر، هیچ متنی فارغ از پیش‌داوری‌ها، افق انتظارات و بافتارهای زبانی ـ فرهنگی مخاطب فهم نمی‌شود؛ فهم، همواره نتیجهٔ «هم‌افقی» است میان گذشته متجسد در متن و اکنونی که مخاطب در آن ایستاده است (Gadamer, 2004: 306-309). به همین اعتبار، نزد النعیم نیز، شریعت تنها در صورتی می‌تواند واجد معنای اخلاقی و اجتماعی در جهان امروز باشد که فرآیند تفسیر و اجتهاد، در بستر آزادی دینی، گفت‌وگوی عقلانی و حساسیت به کرامت انسانی جریان یابد.

این دیدگاه را می‌توان در تداوم سنت اصلاح‌طلبان مسلمانی چون محمد عبده، محمد اقبال و فضل‌الرحمن دانست که هر یک به‌نحوی تلاش کرده‌اند تا شریعت را از بستر سنتی - فرقه‌ای به پروژه‌ای عقلانی، اخلاقی و جامعه‌پذیر بازخوانی کنند. النعیم، برخلاف گرایش‌های بنیادگرایانه‌ای که شریعت را به نظم حقوقی یکپارچه و قالب‌مند فرومی‌کاهند،

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

آن را عرصه‌ای گشوده برای کنش اخلاقی، مشارکت مدنی و تحول مستمر می‌بینند. این تحول، نه در تقابل با دین، بلکه در وفاداری به جوهر دین یعنی عدالت، کرامت و مسئولیت اخلاقی نسبت به دیگری روی می‌دهد (Rahman, 1982: 7-9).

تأمل در تجربه ایران نیز مؤید آن است که شریعت، دست‌کم در سطح نهادی و کارکردی، همواره در معرض بازتفسیر، انعطاف و تعامل با واقعیات متحول قرار داشته است. قانون‌گذاری در جمهوری اسلامی ایران، هرچند بر فقه امامیه استوار شده، از ابتدای تأسیس تاکنون، با فرآیندهایی از قبیل اجتهاد متجدد، مصلحت‌سنجی و عرف‌پذیری همراه بوده است. تصویب قوانین متأثر از مقتضیات بین‌المللی، تغییر در احکام ثانویه با استناد به شرایط خاص و حتی بازنگری در برخی اصول رویه‌های فقهی سنتی، همگی گواهی است بر این‌که تجربه زیسته شریعت، هرگز از تحولات اجتماعی و چالش‌های حقوقی زمانه جدا نبوده است.

بر این مبنا، می‌توان گفت آنچه النعیم طرح می‌کند، صرفاً یک تئوری انتزاعی درباره شریعت نیست، بلکه دعوتی برای بازبازیابی ظرفیت تاریخی دین در پاسخ‌گویی به بحران‌های عدالت، آزادی و همزیستی در جهان معاصر است. شریعت، در این چارچوب، نه مانعی در برابر حقوق بشر، بلکه افقی برای تحقق اخلاقی‌تر و بومی‌تر آن تلقی می‌شود؛ مشروط بر آن‌که فرآیند تفسیر از انحصار نهادی و سلطه ایدئولوژیک رها شود.

۲-۱. دولت: بازاندیشی در نسبت دین و اقتدار در جهان متکثر

یکی از برجسته‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین مؤلفه‌های اندیشه احمد النعیم، تمایزگذاری ظریف میان دولت و دین در سطح نهادی است، نه در سطح ارزشی یا وجودشناختی. او با نقد دوگانه تقابلی رایج میان «دولت دینی» و «دولت سکولار»، رهیافتی میانه و متفکرانه اتخاذ می‌کند که می‌توان آن را «سکولاریسم وظیفه‌ای» یا «تفکیک کارکردی اقتدار» نامید (An-Na‘im, 2008: 3-6). بر اساس این دیدگاه، دولت به‌منزله نهاد اداره‌کننده حیات عمومی، ناگزیر باید نسبت به تنوع دینی و فرهنگی جامعه بی‌طرفی نهادی و رویه‌ای داشته باشد؛ اما این بی‌طرفی نباید با طرد حضور ارزشی و اخلاقی دین در عرصه عمومی خلط شود.

درواقع، النعیم تفکیکی مفهومی میان «بی‌طرفی نهادی» و «بی‌معنایی دینی» قائل می‌شود. از منظر او، حضور دین در عرصه عمومی نه‌تنها مجاز، بلکه در جوامع اسلامی امری ناگزیر

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

است؛ با این حال، آنچه محل اشکال است، تبدیل تفسیر خاصی از دین به منبع انحصاری اقتدار سیاسی است؛ امری که او از آن با تعبیر (Instrumentalization of Religion) یاد می‌کند (An-Na'im, 2008: 6-7). در این شرایط، شریعت دیگر نه یک منبع الهام اخلاقی و معنوی، بلکه ابزاری برای تثبیت قدرت سیاسی می‌شود و همین امر، به تعبیر او، هم به اصالت دین آسیب می‌زند و هم به مشروعیت حقوق عمومی.

در آثار عبدالنعیم به‌ویژه کتاب (Toward an Islamic Reformation)، وی با استناد به تجربه سیاسی کشورهای مسلمان، نشان می‌دهد که تحمیل شریعت از بالا، بدون مشارکت عقل جمعی، اجتهاد آزاد و گفت‌وگوی مدنی، نه‌تنها موجب تعالی حیات دینی نمی‌شود، بلکه به تضادهای ساختاری میان دین و حقوق بشر و نیز گسست میان مردم و ساخت قدرت منجر می‌شود (An-Na'im, 1990: 35-38). در نگاه او، اسلام سیاسی، چنان‌که در پاکستان دوره ضیاءالحق یا سودان دوره نمیری تجربه شد، بهزجای گشودن افق برای زیست دینی شهروندان، به انسداد در عدالت، آزادی و کرامت انجامید.

از همین منظر، تجربه جمهوری اسلامی ایران جایگاهی منحصربه‌فرد دارد. این نظام، برخلاف دیگر دولت‌های اسلامی، از همان آغاز، تلاش کرده است تا نوعی «تلفیق نهادی» میان آموزه‌های فقهی شیعی و سازوکارهای مردم‌سالاری مدرن (همچون قانون اساسی، مجلس شورای اسلامی، نظارت عمومی و مشارکت انتخاباتی) را برقرار سازد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به‌ویژه در اصولی همچون ۵، ۶، ۱۰۷ و ۱۱۰، از یک سو بر ولایت فقیه و محوریت فقه امامیه تأکید دارد و از سوی دیگر، نهادهای مبتنی بر رأی مردم را به رسمیت می‌شناسد و بر نقش شوراها، نهاد قانون‌گذاری و انتخابات آزاد تأکید می‌ورزد.

با این حال، این هم‌زیستی نهادی، همواره با تنش‌هایی در عرصه تفسیر دینی، حقوق شهروندی و حدود اقتدار عمومی همراه بوده است. در مواردی، تفسیر انحصاری از شریعت در قالب نظارت استصوابی یا تحدید آزادی‌های فرهنگی، با اصول دیگر قانون اساسی یا تحولات اجتماعی در تعارض قرار گرفته است. تجربه جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد که حتی در ساختارهای مبتنی بر فقه سنتی، ظرفیت‌هایی برای بازاندیشی در نسبت دین و دولت فراهم است؛ به‌ویژه از خلال مفاهیمی چون اجتهاد حکومتی، فقه مصلحت‌محور، و عدالت اجتماعی به‌مثابه مقصد شریعت، آن‌گونه که شهید مطهری تصریح می‌کند: «در اسلام، عدالت اصل است، نه فرع و اگر حکمی خلاف عدالت باشد، باید در آن تجدیدنظر کرد» (مطهری، ۱۳۸۶: ۱۰۷).

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

در این چارچوب، طرح النعیم می‌تواند به‌مثابه تذکری نظری برای نظام‌های اسلامی باشد: اینکه هویت دینی دولت، نه در تکرار ظاهری احکام، بلکه در وفاداری به روح عدالت، آزادی و کرامت انسانی معنا می‌یابد و این وفاداری، تنها در صورتی ممکن است که دولت نقش داور میان تفسیرهای دینی و نه مبلغ تفسیر خاصی از دین را ایفا کند. به تعبیر دریدا، اقتدار حقیقی دولت در توانایی‌اش برای به تعلیق درآوردن خود به‌نفع «عدالت در راه» متجلی می‌شود؛ شاید شریعت نیز، تنها در صورتی به عدالت نزدیک شود که از اقتدار سیاسی فاصله گیرد و در فضای گفت‌وگوی آزاد و عقلانی بازتولید گردد (Derrida, 2002: 256).

۳-۱. حقوق بشر: از تقابل گفتمانی تا امکان تلفیق بومی

در پروژه فکری النعیم، حقوق بشر نه به‌مثابه بسته‌ای وارداتی یا ارزش‌هایی تحمیل‌شده از سوی تمدن غرب، بلکه به‌منزله زبان مشترکی برای ارتقای کرامت انسانی در جوامع متکثر فرهنگی درک می‌شود. او کوشیده است از دوگانه متعارض «جهان‌شمولی مطلق» در برابر «نسبی‌گرایی فرهنگی» عبور کند و افقی را ترسیم نماید که در آن، سنت‌های دینی نیز بتوانند در تولید معنا، اخلاق و هنجارهای حقوقی مشارکت کنند (An-Na‘im, 1990: 37-47). در این رهیافت، مفاهیم بنیادینی همچون آزادی عقیده، برابری جنسیتی، منع شکنجه و عدالت اجتماعی، نه از طریق ترجمه صرف، بلکه از مسیر بازخوانی درون‌دینی و اجتهاد تاریخی، وارد عرصه تعامل با سنت اسلامی می‌شوند. در این چارچوب، به‌جای تمرکز بر تعارض‌های فرمی میان شریعت و حقوق بشر، النعیم بر ضرورت تحول‌پذیری مفهومی تأکید دارد؛ به‌ویژه بر این نکته که بسیاری از آموزه‌های شریعت، اگر در سیاق اجتماعی - تاریخی خود بازتفسیر شوند، نه‌تنها در تضاد با حقوق بشر قرار نمی‌گیرند، بلکه می‌توانند به غنای اخلاقی آن بیفزایند. او از مفهوم «اجتهاد جمعی» و نیز از نهادینه‌سازی گفت‌وگوی درون‌تمدنی به‌عنوان پیش‌شرط‌های امکان‌پذیری این تلفیق یاد می‌کند؛ دیدگاهی که ریشه‌هایی در آرای متفکرانی چون فضل‌الرحمن و طه عبد الرحمن نیز دارد (Rahman, 1982; Taha, 2006).

در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران، گرچه روایت رسمی از حقوق بشر در قالب اصطلاح «حقوق بشر اسلامی» با تحفظاتی نسبت به اسناد بین‌المللی همراه بوده است، اما در سال‌های اخیر، تلاش‌هایی برای بازخوانی این مفاهیم درون‌زا و بومی‌سازی‌شده صورت

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

گرفته است. انتشار «منشور حقوق شهروندی» در سال ۱۳۹۵، اگرچه الزام‌آور نبود، نمادی از این تلاش تلقی شد که در آن، مفاهیمی چون کرامت انسانی، برابری، حق مشارکت عمومی، آزادی وجدان و حق بر زندگی، در پیوند با آموزه‌های اسلامی مورد توجه قرار گرفتند (معاونت حقوقی ریاست‌جمهوری، ۱۳۹۵، بندهای ۱، ۲، ۴، ۷).

در حوزه فقه نیز، نظریه‌هایی نظیر «فقه مصلحت‌محور» و «اجتهاد حکومتی» به تدریج راه را برای تفاسیر تطبیقی‌تر از حقوق بشر گشوده‌اند. برای نمونه، تأکید فقها بر مقاصد شریعت (مقاصد الشریعة) به‌ویژه در حوزه‌هایی چون حفظ جان، عقل و کرامت، امکان‌هایی را برای همگرایی مفهومی با اصول حقوق بشر فراهم کرده است (علیدوست، ۱۳۹۸: ۱۴۵-۱۴۹). این رویکرد، به‌ویژه در فقه سیاسی معاصر، بستری را برای بازاندیشی در موضوعاتی چون حقوق اقلیت‌ها، آزادی وجدان و حق بر مشارکت عمومی گشوده است.

البته این مسیر، فارغ از چالش نیست. تعارض‌های گاه نهادین میان برخی احکام فقهی سنتی و مفاد اسناد حقوق بشری بین‌المللی، همچنان محل مناقشه‌اند؛ به‌ویژه در موضوعاتی مانند ارتداد، آزادی بیان دینی، یا مجازات‌های بدنی. اما آنچه اهمیت دارد، نفس امکان‌سنجی بازخوانی این موارد در چارچوب سنت، و نه براساس تقلید محض یا انکار کامل آن‌هاست. بدین‌سان، مدل النعیم هرچند با ابهاماتی در نحوه اجرایی‌شدن، بستری را برای نقد سازنده، گفت‌وگوی بینارشته‌ای و اصلاحات حقوقی - فقهی فراهم می‌آورد که می‌تواند مورد تأمل در نظام جمهوری اسلامی نیز واقع شود.

اندیشه احمد النعیم را می‌توان کوششی خواند برای بازگشایی فضاهای گفت‌وگو در سپهر فقه و حقوق اسلامی؛ گفت‌وگویی که نه از سر گسست، بلکه با وفاداری انتقادی به سنت اسلامی، در پی پاسخ به پرسش‌های متأخر انسان معاصر است. با این حال، چالش‌هایی نیز در برابر این منظومه باقی است: نحوه تحقق عملی دولت بی‌طرف دینی، تعادل میان هویت اسلامی و هنجارهای جهانی و تضمین حقوق گروه‌های متکثر، پرسش‌هایی‌اند که نه با نسخه‌های پیشینی، بلکه تنها از مسیر گفت‌وگوی مستمر میان عقل، ایمان و تجربه حل‌پذیرند. در چشم‌انداز حقوق عمومی جمهوری اسلامی ایران، بهره‌گیری از رهیافت‌هایی چون النعیم، می‌تواند به تعمیق مشروعیت درونی، ارتقای انسجام اجتماعی و توسعه اجتهاد عقلانی در راستای عدالت و کرامت بینجامد؛ بی‌آنکه از اصول و مبانی دینی عدول کند و بی‌آنکه در دام غرب‌گرایی یا التقاط گرفتار شود.

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

۲. تحلیل انتقادی چارچوب نظری احمد النعیم: امکان‌ها، پیچیدگی‌ها و تنش‌های نظری در نسبت شریعت، دولت و حقوق بشر

اندیشه احمد النعیم را می‌توان یکی از پرچالش‌ترین و درعین‌حال نوآورانه‌ترین کوشش‌ها برای بازخوانی نسبت شریعت، دولت و حقوق بشر در دوران معاصر دانست. او نه در پی نفی دین در عرصه عمومی است و نه به دنبال بازتولید اقتدارگرایانه فقه در دل ساختار دولت. بلکه پروژه او، بر آن است تا از خلال بازتفسیر تاریخی شریعت، گشودگی آن بر عقلانیت انتقادی و جدایی کارکردی دین و دولت، افق تازه‌ای برای تحقق همزمان عدالت اسلامی و حقوق بشر بگشاید. با این حال، این رهیافت با پرسش‌های نظری و عملی متعددی روبه‌روست که در این بخش، به‌طور تحلیلی کاویده خواهند شد.

۱-۲. شریعت تاریخی و بحران مرجعیت: میان آزادی تفسیر و اضطراب هنجاری

پروژه فکری احمد النعیم از نقطه‌ای بنیادین آغاز می‌شود: بازاندیشی در چیستی شریعت، نه به‌عنوان مجموعه‌ای از احکام ثابت فرادست، بلکه به‌مثابه فرآیندی تاریخی، پویا و انسانی‌شده از مواجهه با متن و واقعیت. او با تمسک به سنت هرمنوتیکی و بسط آن در بستر اندیشه اسلامی، شریعت را نه‌تنها «قابل تفسیر» بلکه ذاتاً *نیازمند* تفسیر می‌داند؛ تأویلی که از ساحت اجتماعی، تاریخی و انسانی دین نمی‌گریزد، بلکه آن را نقطه عزیمت مشروعیت دینی در جهان معاصر می‌پندارد (An-Na‘im, 2008: 13). این دیدگاه، برخلاف قرائت‌های سنتیِ نص‌گرایانه که به بسته بودن باب اجتهاد و انحصار معرفت فقهی در نهادهای رسمی باور دارند، بر گشودگی معنا، کثرت‌خوانی و تحول‌پذیری شریعت در بستر زمان تأکید می‌کند.

در پس این بازخوانی، النعیم به صراحت از آموزه‌های متفکرانی چون محمد اقبال لاهوری و فضل‌الرحمن تأثیر پذیرفته است؛ متفکرانی که با الهام از پراگماتیسم و نظریه تکامل اخلاقی، شریعت را نه صرفاً گزاره‌ای متنی، بلکه بیانگر عقلانیت تاریخی مسلمانان در مواجهه با پرسش‌های زمانه می‌دانستند. اقبال، در *بازسازی اندیشه دینی در اسلام*، تفسیر را فرآیندی زنده و تجدیدشونده می‌داند که باید با تحول شرایط اجتماعی و معرفتی هم‌راستا باشد (Iqbal, 1930: 104). فضل‌الرحمن نیز در *اسلام و مدرنیته* بر «دوحرکتی‌بودن» تفسیر یعنی حرکت از متن به سیاق تاریخی، و بازگشت به امروز تأکید

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

می‌ورزد (Rahman, 1982: 7). اما این بازاندیشی جسورانه، در جهان واقعی با چالشی بنیادین روبه‌رو است: بحران مرجعیت و اضطراب هنجاری. در نظام‌های دینی یا دین‌محور، تفسیر متن مقدس نه تنها کنشی معرفتی، بلکه کنشی اقتدارآور و سرنوشت‌ساز است. هر گونه واگذاری تفسیر از انحصار نهادهای رسمی به عقل جمعی یا فردی، می‌تواند به تکثرهای فقهی، واگرایی‌های سیاسی و در نهایت فروپاشی انسجام حقوقی بینجامد (Kadivar, 2019: 102-107). در تجربه جمهوری اسلامی ایران، تشکیل نهادهایی چون شورای نگهبان، دیوان عدالت اداری و نیز مراجع رسمی فقهی، دقیقاً در پاسخ به این اضطراب ساختاری بوده است: تلاش برای تضمین یگانگی هنجاری در فرآیند تقنین و سیاست‌گذاری، حتی به قیمت تحدید دایره اجتهاد و تفسیر آزاد.

اما تلاش برای تثبیت وحدت، خود به چالشی بدل شده است. انحصار تفسیر در ساختارهای رسمی، از یک‌سو توان واکنش فقهی به مسائل نوپدید را محدود می‌کند و از سوی دیگر، مشروعیت تفسیر را در منظر جامعه مدنی و نخبگان روشنفکر زیر سؤال می‌برد. برای نمونه، مناقشات پیرامون دیه زنان، سن مسئولیت کیفری، حقوق اقلیت‌های مذهبی محل تقاطع تفسیر رسمی، اجتهاد روشنفکرانه و مطالبات جامعه بوده‌اند. این مثلث بدون وجود سازوکار نهادی برای گفت‌وگوی برابر، به تنش حقوقی و بحران هنجاری منتهی می‌شود (Tofighi Darian, 2020: para. 4).

در این میان، رویکردهای هرمنوتیکی، به‌ویژه دیدگاه گادامر در *حقیقت و روش*، دریچه‌ای تازه برای بازاندیشی در این بحران می‌گشاید. گادامر تأکید می‌کند که هر تفسیر، محصول «افق امتزاجی» (Fusion of Horizons) میان گذشته و حال است؛ اما این امتزاج تنها در صورتی تحقق می‌یابد که فضای گفتگو، تضارب آرا و آزادی نقد فراهم باشد (Gadamer, 2004: 301-307). در غیاب این فضا یعنی در شرایطی که نهاد اجتهاد تحت سیطره سیاسی یا تحدید نهادی قرار دارد، تفسیر نه فرآیندی زنده، بلکه بازتولید یک قرائت رسمی و اغلب ایستا از شریعت می‌شود. در نتیجه، نه تنها تحول فقهی متوقف می‌ماند، بلکه فقه به‌جای اینکه بازتاب‌دهنده پویایی اجتماعی باشد، به ابزاری برای تثبیت وضع موجود بدل می‌گردد.

پرسش بنیادینی که در این نقطه از تحلیل مطرح می‌شود آن است که آیا می‌توان تعادلی میان آزادی تفسیر و انسجام هنجاری برقرار ساخت؟ آیا می‌توان با توسعه سازوکارهایی همچون اجتهاد جمعی، شوراهای فقهی با ترکیب‌های چندگرایانه یا نهادهای

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

واسط میان مردم و فقیهان، از یک‌سو مشروعیت مردمی و زمان‌مند تفسیر را تضمین کرد و از سوی دیگر از فروپاشی وحدت هنجاری جلوگیری نمود؟ چنان‌که برخی نشان داده اند، تطور مفهومی حقوق فردی در فقه و نظام حقوقی ایران، گرایشی تدریجی به‌سوی تفسیرهای انسانی‌تر و کرامت‌محور یافته است (افشاراحمدی، ۱۴۰۴: ۵۷). تجربه جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد که برقراری این تعادل، با دشواری‌های ساختاری و معرفتی فراوانی همراه بوده است. از این‌رو، گذار از مدل‌های «تک‌صدایی تفسیر» به سوی «گفت‌وگویی نهادمند» ضرورتی انکارناپذیر می‌نماید. همان‌گونه که در برخی تحلیل‌های جامعه‌شناختی از فقه اسلامی نشان داده شده، نظام‌های حقوقی اسلامی هرگز از ساختار قدرت سیاسی منفک نبوده‌اند؛ بلکه «فقه»، به‌مثابه زبانی برای تنظیم رابطه میان دولت و جامعه، همواره در نسبت با اقتدار سیاسی و ساختارهای مشروعیت‌بخش عمل کرده است. این هم‌پیوندی دیرینه میان شریعت و قدرت، اگرچه ظرفیت‌هایی برای هنجارسازی فراهم کرده، اما در عین حال، فضا را برای گفت‌وگوی انتقادی و بازاندیشی نیز محدود ساخته است. (Zubaida, 2003: 16-19).

در این میان، الگوی النعیم، نه نسخه‌ای نهایی، بلکه دعوتی است به بازاندیشی: او از ما نمی‌خواهد که از چارچوب سنت دینی عبور کنیم، بلکه می‌خواهد نحوه زیست‌مان با این سنت را بازبینی کنیم؛ آن هم در جهانی که هم اقتضائات حقوق بشری دارد، هم تنوع فزاینده فرهنگی و هم بحران مرجعیت‌های سنتی.

۲-۲. دولت بی‌طرف یا حامل ارزش‌ها؟

در کانون اندیشه احمد النعیم، ایده‌ای بنیادین قرار دارد: دولت مدرن در جوامع اسلامی باید نسبت به تنوع دینی و مذهبی «بی‌طرف» باشد؛ بی‌طرفی نه به معنای حذف دین از سپهر عمومی، بلکه به معنای پرهیز از «انحصار تفسیر دینی» و تضمین امکان گفت‌وگوی برابر میان قرائت‌های مختلف در فضای عمومی (An-Na‘im, 2008: 31-32). او با الهام از سنت لیبرال به‌ویژه صورت‌بندی جان رالز از دولت بی‌طرف در نظریه «لیبرالیسم سیاسی» بر آن است که دولت، اگرچه ناگزیر حامل ارزش‌هایی است، اما باید از ایفای نقش به‌مثابه سخنگوی حقیقت دینی خاص اجتناب ورزد (Rawls, 1993: 192). این نوع دولت، «پلتفرمی بی‌طرف» برای بروز تنوع دینی و اخلاقی تلقی می‌شود؛ فضایی که در آن، دین نه از سر اجبار حکومتی، بلکه از طریق اقناع، تجربه زیسته و مشارکت آزاد معنا می‌یابد.

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

با این حال، زمانی که این الگو به بافت حقوقی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران منتقل می‌شود، با لایه‌ای از پیچیدگی‌های نهادی، فلسفی و حتی وجودی مواجه می‌گردد. در ایران، اصول دوم و چهارم قانون اساسی، صراحتاً اعلام می‌کنند که دین اسلام و موازین شرعی، بنیان مشروعیت و جهت‌گیری کل نظام حقوقی هستند. این امر، خود به پیدایش دوگانه‌ای بنیادین انجامیده است: از یک‌سو، سازوکارهایی چون شورای نگهبان، رهبری و دستگاه فقاهتی، وظیفه پاسداری از شریعت را دارند و از سوی دیگر، نهادهایی چون مجلس، دولت و دیوان عدالت اداری، مأموریت طراحی و اجرای سیاست‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را در چارچوب منافع عمومی بر عهده دارند (Saeidi, 2008: 231-236).

این دوگانگی ساختاری، عملاً به عرصه‌ای برای ظهور تنش‌هایی دائمی میان اقتضائات فقهی، مصالح اجرایی و مطالبات اجتماعی بدل شده است. برای مثال، در حوزه خانواده، تلاقی میان فقه سنتی، مطالبه عدالت جنسیتی و ضرورت‌های اجتماعی، منجر به کشمکش‌هایی در تصویب یا تفسیر قوانین مربوط به طلاق، حضانت و ارث شده است (Mayer, 2007: 82-85). یا در عرصه رسانه، تفسیرهای متفاوت از مفهوم «امر به معروف» و حدود آزادی بیان، منجر به تضاد میان نهادهای ناظر با نهادهای مجری شده است (Kadivar, 2019: 110-115).

بر این بستر، نقدهای نظریه‌پردازانی چون طلال اسد نیز معنا می‌یابد. اسد، با رد «افسانه سکولاریسم بی‌طرف»، تأکید می‌کند که حتی دولت‌های سکولار غربی نیز حامل نوعی اخلاق عرفی و هژمونیک هستند که در عمل، چارچوب‌های زیست دینی را تحدید می‌کند (Asad, 2003: 25, 205). به تعبیر او، هیچ دولتی کاملاً بی‌طرف نیست؛ بلکه بی‌طرفی، خود پروژه‌ای هنجاری است با مفروضاتی درباره عقل، آزادی و نظم عمومی. النعیم نیز، در هم‌داستانی انتقادی با اسد، تأکید می‌کند که مسئله اصلی، حذف دین از دولت نیست، بلکه جلوگیری از «انحصار دین در دولت» و نهادینه کردن تنوع تأویلی است (An-Na‘im, 2008: 31-33).

پرسش بنیادین در زمینه جمهوری اسلامی ایران آن است که چگونه می‌توان میان تعهد به شریعت، حفظ کرامت انسانی، و پاسخگویی نهادی به تحولات جامعه تعادلی پایدار برقرار کرد؟ تجربه چهار دهه قانون‌گذاری در ایران نشان می‌دهد که این تعادل، اغلب ناپایدار، مورد مناقشه و تابعی از چرخش‌های سیاسی، تحولات اجتماعی و توازن میان نهادهای قدرت بوده است. از این منظر، می‌توان گفت دولت جمهوری اسلامی، در

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

وضعیت تعلیقی میان «دولت حامل ارزش» و «دولت تنظیم‌گر بی‌طرف» به سر می‌برد و این تعلیق، خود را در بحران‌هایی چون پاسخ‌ناپذیری نهادهای شرعی، تشتت سیاست‌گذاری، یا شکاف میان قانون و مطالبات مردم نشان داده است (Arjomand, 1988: 145-147).

در جمع‌بندی، نظریه دولت بی‌طرف النعیم، هرچند در قالب مفهومی، توان گشودن افق‌هایی نو برای زیست دینی در جامعه متکثر را دارد، اما در تجربه عینی جمهوری اسلامی، نیازمند بازاندیشی انتقادی در سطح نهادی، فقهی و فلسفه حقوق است؛ بازاندیشی‌ای که فقط در پرتو گفت‌وگوی اصیل میان سنت و مدرنیته، دین و عقلانیت عمومی، و متن و زمینه ممکن می‌شود.

۳-۲. حقوق بشر؛ میان جهان‌شمولی و اقتضائات بومی

پروژه فکری احمد النعیم در نسبت میان شریعت اسلامی و حقوق بشر، نه تلاشی برای «سازش‌کاری» سطحی، بلکه کوششی است برای برساختن افقی مفهومی تازه، که در آن سنت دینی، به‌جای آنکه یا در برابر حقوق بشر بایستد یا به آن تن دهد، در درون گفت‌وگویی انتقادی و اجتهادی، بازتفسیر و بازسازی شود. از منظر النعیم، حقوق بشر نه یک منظومه متافیزیکی فراتاریخی، بلکه حاصل تجربه تاریخی مدرن در واکنش به رنج، سلطه و خشونت نهادی است؛ بنابراین، مشروعیت آن تنها زمانی در جوامع اسلامی پذیرفته می‌شود که بر بسترهای فرهنگی، اعتقادی و اجتماعی بومی بازخوانی شود (An-Na‘im, 1990: 45-51; An-Na‘im, 1992: 9-13). این رهیافت، نقطه گسست مهمی با دو گفتمان مسلط در جهان اسلام دارد: از یک سو، با قرائت بنیادگرایانه‌ای که حقوق بشر را به‌مثابه توطئه‌ای غربی تلقی می‌کند و از سوی دیگر، با پروژه‌هایی که با نگاهی ابزاری، صرفاً به انطباق صوری شریعت با اسناد بین‌المللی بسنده می‌کنند. النعیم با الهام از پروژه فضل‌الرحمن و اقبال لاهوری، به‌دنبال «توسعه درون‌زا»ی گفتمان حقوق بشر اسلامی از طریق بازسازی مفاهیم کلیدی مانند عدالت، کرامت، آزادی و عقلانیت است (Iqbal, 1930: 106-110; Rahman, 1982: 7-11).

در بافت ایران، این گفت‌وگوی پرتنش میان حقوق بشر و فقه، در عرصه‌هایی چون آزادی عقیده، مجازات‌های اسلامی، وضعیت اقلیت‌های دینی و آزادی بیان به‌شکل مکرر ظهور یافته است. تجربه مواجهه با کنوانسیون‌های بین‌المللی، مانند میثاق حقوق مدنی و سیاسی و چالش‌های مربوط به الحاق یا اجرای کنوانسیون حقوق کودک (CRC) یا رفع

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

تبعیض علیه زنان (CEDAW)، شاهدی بر این تنش‌هاست (Mayer, 2007: 83-85). از سوی دیگر، اسناد داخلی نظیر منشور حقوق شهروندی نیز با وجود ظرفیت‌های نمادین، در تحقق عملی اهداف خود با موانع ساختاری مواجه بوده‌اند.

برخی متفکران معاصر ایرانی، ازجمله محسن کدیور، بر ضرورت تفکیک میان «احکام ثابت تاریخی» و «مقاصد عام شریعت» تأکید دارند و از «فقه حقوق بشری» یا «شریعت بازسازی‌شده» سخن می‌گویند؛ فقهی که با پذیرش عقلانیت عرفی، تجربه بشری، و مشارکت عمومی، بتواند به‌جای دفاع ایدئولوژیک، وارد گفت‌وگویی نقادانه با جهان مدرن شود (Kadivar, 2019: 123-126). این مسیر البته با موانعی چون ساختار اقتدارگرای دولت، مقاومت نهادهای رسمی دینی، و فشارهای ایدئولوژیک مواجه است؛ به‌ویژه آن‌که بومی‌سازی حقوق بشر، گاه به ابزاری برای خنثی‌سازی ظرفیت اعتراضی آن و تحکیم وضع موجود بدل می‌شود (Bayat, 2007: 181-184).

در سطحی نظری‌تر، طلال اسد نیز هشدار می‌دهد که حقوق بشر، در صورتی که به صورت کلیشه‌ای، جهانی و فارغ از بسترهای تاریخی و سیاسی فهم شود، می‌تواند به نوعی «قدرت نرم» برای سلطه فرهنگی تبدیل گردد. از این رو، مشروعیت حقوق بشر در جوامع اسلامی، نه در پذیرش بی‌چون‌وچرای قالب‌های بین‌المللی، بلکه در توان این جوامع برای *بازآفرینی مفهومی* اصول حقوق بشر در گفتمان دینی و عقلانی خود نهفته است (Asad, 2003: 149-155).

الْنَعَیم در نهایت این نکته اساسی را طرح می‌کند که بومی‌سازی موفق، مستلزم اجتهاد زنده، مشارکت آزاد و عقلانیت گفت‌وگویی است؛ در غیر این صورت، همانند بسیاری از پروژه‌های پیشین، به ابزاری برای تثبیت تفسیرهای رسمی و طرد دگراندیشی فرو می‌کاهد (An-Na‘im, 1990: 51).

٤-۲. زبان مشترک اخلاقی؛ امکانات نظری و محدودیت‌های عملی

در مرکز پروژه فکری احمد النعیم، ایده «زبان مشترک اخلاقی» قرار دارد؛ زبانی که نه براساس سلطه یکی بر دیگری، بلکه بر پایه درک متقابل، گفت‌وگوی هم‌سطح و پذیرش تکثر شکل می‌گیرد. این زبان، به تعبیر او، نه پیش‌فرضی مفروض و استعلایی، بلکه فرآیندی پویا و تاریخی است که در دل تعاملات نهادی، تحولات فکری و مناسبات اجتماعی زاده می‌شود. بدین‌سان، زبان اخلاقی مشترک در نگرش النعیم، تلاشی برای

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

گذار از منطق‌های طرد و تقابل، به‌سوی افقی گفت‌وگویی، سازنده و کثرت‌پذیر است؛ افقی که می‌تواند میان شریعت اسلامی، تجربه‌های بومی و حقوق بشر پیوندی نوآیین برقرار سازد (An-Na'im, 1992: 9-11).

در لایه‌ای فلسفی‌تر، این انگاره را می‌توان در گفت‌وگوی نظری میان گادامر و هابرماس نیز پی گرفت: جایی که گادامر با تأکید بر *بینافهمی هرمنوتیکی*، زبان را بستر گشوده فهم تاریخی می‌داند و هابرماس، با تمسک به *کنش ارتباطی*، بر ضرورت عقلانیت تفاهمی، توازن قدرت، و امکان نقد در برابر سلطه ساختاری پافشاری می‌کند (Gadamer, 2004: 306-307; Habermas, 1996: 110-112). بدین‌سان، زبان مشترک اخلاقی، صرفاً محصول حسن‌نیت فرهنگی یا پندار تفاهم نیست؛ بلکه به‌مثابه ساختاری نهادی‌شونده، نیازمند شفافیت، برابری، گفت‌وگوی اصیل، و اصلاح‌پذیری است.

در بافت ایران، تلاش‌هایی نظیر «کنفرانس گفت‌وگوی تمدن‌ها»، «منشور حقوق شهروندی»، نشست‌های میان‌فرهنگی، شوراهای فرهنگی دانشگاهی یا نهادهای دینی اصلاح‌گرا، نمودهایی از این افق زبانی مشترک را به نمایش گذاشته‌اند. اما چنان‌که برخی تحلیل‌ها نشان داده‌اند، این تلاش‌ها اغلب در فقدان بستر نهادی مستقل، تسلط گفتمان رسمی، و محرومیت از فضای نقد عمومی، نتوانسته‌اند به گفتمانی پایدار و نهادی‌شده فرارو‌َند (Bayat, 2007: 181-184). در بسیاری از موارد، زبان گفت‌وگو به ابزار بازتولید نظم مستقر بدل شده است و نه بستری برای تحول آن.

با این حال، تجربه ایران واجد ظرفیت‌های خاصی نیز هست. در سنت فقهی و عرفانی، مفهوم «خِطاب عام اخلاقی» همانند *امر به معروف و نهی از منکر* یا *نصیحت ائمه مسلمین* می‌تواند به‌مثابه صورتی از زبان گفت‌وگویی، قابل بازخوانی و احیا باشد؛ به‌ویژه اگر از قرائت‌های آمرانه فاصله گیرد و در افق کرامت، مسئولیت و مشارکت فهم شود. النعیم، به‌صراحت، نسبت فقه و اخلاق را نه تقابلی، بلکه تنشی می‌بیند و راه عبور از این تنش را در احیای نهادهای جامعه مدنی، تقویت خرد جمعی و ایجاد ساختارهایی برای *اجتهاد اجتماعی مشارکتی* می‌جوید (An-Na'im, 1990: 49-53).

به تعبیر دقیق‌تر، زبان مشترک اخلاقی در جوامع اسلامی، تنها زمانی تحقق می‌یابد که بتواند از چارچوب تنگ تفسیرهای رسمی، مجادلات فرقه‌ای یا ساختارهای اقتدارگرای مذهبی عبور کند و به عرصه عمومی واقعی، با حضور اصحاب اندیشه، تجربه‌زیسته و نهادهای مستقل راه یابد. بدون تحقق این پیش‌شرط‌ها، هرگونه دعوت به گفت‌وگو یا

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

مدارا، در نهایت به فرمی تشریفاتی، کنترل‌شده یا تقلیل‌گرا تقلیل خواهد یافت و نه گفت‌وگویی اصیل، تحول‌آفرین و اخلاقی.

پروژه النعیم، از این منظر، حامل دوگانگی‌ای بنیادین است: از یک‌سو، با گشودن باب گفت‌وگوی دینی ـ حقوقی در افقی فرامذهبی، امکان بازسازی حقوق بشر اسلامی، صورت‌بندی نوین عقلانیت فقهی و تقویت بنیان‌های اخلاق عمومی را مطرح می‌سازد؛ اما از سوی دیگر، با چالش‌هایی چون فقدان ساختارهای مشارکتی، غلبه گفتمان رسمی و انسداد امکان نقد در مواجهه است. خود او نیز آگاهانه بر این امر تأکید دارد که زبان مشترک، اگر در بستر کنش ارتباطی آزاد و ساختارهای منسجم رشد نیابد، به زودی در دام زبان مسلط، زبان سکوت یا زبان قدرت فرو می‌افتد (An-Na'im, 1992: 10).

در نهایت، ایده زبان مشترک اخلاقی، به‌مثابه سنگ‌بنای مشروعیت حقوقی و بازسازی اعتماد عمومی، نیازمند پیوندی زنده میان نظریه، تجربه، نهاد و نقد است. این زبان نه‌تنها یک ابزار هنجاری، بلکه ضرورتی برای بازاندیشی در نسبت سنت، شریعت و کرامت انسانی است. در افق ایرانی، تحقق این زبان، مستلزم شکستن انحصار تفسیری، توسعه فضاهای نقد اجتماعی و تقویت نهادهای مدنی‌ای است که بتوانند حامل صداهای متکثر، اخلاقی و انسانی باشند. تنها در این صورت است که زبان اخلاقی به‌مثابه «حق شنیده‌شدن»، به زبان تحول بدل خواهد شد؛ زبان حقوق بشر بومی‌شده، فقه اخلاقی و شریعت مشارکتی.

۳. نسبت و نقد اندیشه النعیم در منظومه حقوق بشر اسلامی و تجربه ایرانی

در گذار به این بخش، باید توجه داشت که نظریه احمد النعیم صرفاً یک بازخوانی فلسفی از نسبت دین و دولت نیست، بلکه تلاشی است برای ارائه الگویی بدیل از درآمیختگی شریعت، حقوق بشر و نظم مدنی در جهان اسلام. اگرچه چارچوب مفهومی او در پی بازتعریف مبانی مشروعیت و عقلانیت حقوق اسلامی است، اما کارآمدی این چارچوب زمانی معنا می‌یابد که در تناظر با تجربه‌های زیسته جوامع اسلامی و در تعامل با ساختارهای نهادی آنان سنجیده شود. ایران، به‌مثابه یک الگوی منحصربه‌فرد از تلفیق شریعت و دولت، یکی از برجسته‌ترین میادین سنجش برای این نظریه است. بدین‌سان، در این بخش، با تأکید بر سه محور کلیدی یعنی اجتهاد و تفسیر اجتماعی شریعت، دولت دینی و بی‌طرفی، و حقوق بشر بومی‌شده، به تحلیل انتقادی نسبت مدل النعیم با تجربه ایرانی می‌پردازیم.

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

۳-۱. تمهید اول: اجتهاد و تفسیر اجتماعی شریعت؛ امکانات نظری و محدودیت‌های نهادی

در قلب نظریه النعیم، ایده بنیادین «اجتهاد اجتماعی‌شده» جای دارد: تفسیری نو از شریعت که نه مبتنی بر احکام ایستا و نص‌گرایی تاریخی، بلکه برخاسته از فرآیندی عقلانی، گفت‌وگویی و اخلاقی است که در بستر جامعه، تاریخ و نیازهای نوین زمانه معنا می‌یابد (An-Na'im, 2008: 13). برخلاف قرائت‌های سنتی که شریعت را به مجموعه‌ای از قواعد فروکاسته‌اند، النعیم بر سیالیت مفهومی و زمینه‌مندی تاریخی آن تأکید می‌ورزد و معتقد است که تنها از رهگذر این رویکرد است که می‌توان مشروعیت دینی را با عدالت اجتماعی، حقوق بشر و عقلانیت مدرن آشتی داد.

سنت اجتهادی در فقه امامیه، به‌ویژه در دوره‌های متأخر، ظرفیت‌هایی برای تفسیر پویا و پاسخگو از شریعت فراهم کرده است. حضور تاریخی نهادهایی چون مرجعیت دینی و شکل‌گیری سازوکارهایی چون شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام، نشان می‌دهد که نظام جمهوری اسلامی در تلاش بوده است تا میان شریعت و ضرورت‌های حکمرانی، نسبتی نهادینه برقرار کند (Arjomand, 1988: 145-147). مواردی چون تدوین فقه پزشکی، سیاست‌های تنظیم خانواده یا بانکداری بدون ربا، نشان از ظرفیت فقه برای مواجهه با پدیده‌های نوپدید دارند.

با این حال، تجربه ایرانی نیز مؤید این نکته است که اجتهاد رسمی همواره در تعادل میان اقتدار نهادی، ملاحظات سیاسی و مطالبات اجتماعی قرار نگرفته است. شکاف میان فقه رسمی و صداهای ناهم‌سوی جامعه مدنی، به‌ویژه در حوزه‌هایی همچون آزادی بیان و سیاست‌گذاری فرهنگی، بر چالش‌های نهادی و تنگناهای نظری دلالت دارد (Kadivar, 2019: 123-126).

نظریه النعیم، با همه ظرفیت‌های نظری خود، در مواجهه با ساختارهای حقوقی و سیاسی موجود، با سه چالش بنیادی روبه‌روست. نخست، خطر تشتت هنجاری و بحران مرجعیت؛ گشودن باب اجتهاد به روی همه نیروهای اجتماعی و طرد ساختارهای رسمی تفسیر، اگرچه به دموکراتیزه‌کردن شریعت می‌انجامد، اما می‌تواند به تشتت هنجاری، تقابل مرجعیت‌ها و بی‌ثباتی قانون‌گذاری منجر شود. نمونه‌های تجربه‌شده در ایران نشان داده‌اند که بدون یک چارچوب تفسیری منسجم و فرآیندهای نهادینه‌شده اجتهاد، امکان بروز تنش‌های فراگیر در سیاست‌گذاری دینی و حقوقی وجود دارد (Kadivar, 2019: 123-126). دوم،

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

محدودیت‌های نهادی و مسئله پاسخگویی؛ گرچه النعیم بر گفت‌وگوی آزاد دینی تأکید می‌ورزد، اما تحقق این امر در بستر نظام‌هایی چون جمهوری اسلامی ایران، با موانع نهادی روبه‌روست. اقتدار دینی رسمی، ساختارهای نظارتی و پیوند میان مشروعیت سیاسی و تفسیر خاص از شریعت، فضا را برای تنوع تفسیری و اجتهاد غیررسمی تنگ کرده‌اند؛ سوم، تعادل میان خرد جمعی و تخصص دینی؛ مدل النعیم گرچه بر مشارکت اجتماعی و عقل جمعی در اجتهاد تأکید می‌گذارد، اما به‌درستی به چالش تعادل با اقتدار معرفتی فقیهان پاسخ نمی‌دهد. چگونه می‌توان میان حق مردم در تفسیر اخلاق دینی و ضرورت حفظ انسجام تخصصی در فقه، پلی نظری و نهادی برقرار ساخت؟ این پرسشی است که نه‌تنها در سطح نظر، بلکه در تجربه عملی ایران نیز پاسخ نهایی نیافته است (Hallaq, 2009: 34-35).

در مجموع، مدل اجتهادی النعیم با نگاهی رهایی‌بخش و اجتماعی، تلاشی جدی برای احیای مشروعیت دینی در عصر مدرن است، اما تحقق آن در قالب‌های نهادینه و سیاست‌گذاری معاصر، مستلزم مواجهه‌ای دقیق‌تر با ملاحظات نهادی، بحران‌های مرجعیت، و پرسش از نسبت میان عقل جمعی و تخصص دینی است. جمهوری اسلامی ایران، به‌عنوان یک میدان پیچیده و چندلایه، می‌تواند هم الهام‌بخش و هم منتقد جدی این پروژه باشد.

۲-۳. تمهید دوم: هم‌افزایی هویت دینی و حقوق بشر؛ فرصت‌ها و مخاطرات بومی‌سازی

یکی از نوآورانه‌ترین وجوه اندیشه احمد النعیم، طرح ایده بومی‌سازی فعال، انتقادی و گفتگومحور حقوق بشر است. او، برخلاف دوگانه‌سازی رایج میان جهان‌شمولی و نسبی‌گرایی فرهنگی، بر آن است که بازتعریف حقوق بشر نه از طریق تحمیل بیرونی، بلکه از دلِ سنت دینی و تجربه زیسته مسلمانان، امکان‌پذیر است. در این چارچوب، شریعت نه مانع، بلکه منبعی برای بازاندیشی اخلاقی و تحول معرفتی تلقی می‌شود؛ مشروط بر آنکه در معرض گفت‌وگوی انتقادی، اجتهاد نوگرا و بازخوانی تاریخی قرار گیرد (An-Na'im, 1992: 9-10). به باور او، هویت دینی، اگر با دغدغه کرامت انسانی، عقلانیت اجتماعی و حساسیت نسبت به اقتضائات زمانه همراه گردد، می‌تواند نه‌تنها به پذیرش حقوق بشر یاری رساند، بلکه مشروعیت و مقبولیتی عمیق‌تر برای آن در جوامع اسلامی فراهم کند.

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

در نظام جمهوری اسلامی ایران، تلاش برای بومی‌سازی حقوق بشر را می‌توان در اسناد راهبردی، سیاست‌گذاری کلان و اصلاحات تدریجی در برخی حوزه‌های قانون‌گذاری مشاهده کرد. «منشور حقوق شهروندی» و بازنگری‌های صورت‌گرفته در قوانین مرتبط با خانواده، کودکان، یا امور کیفری، نمونه‌هایی از کوشش برای تلفیق آموزه‌های اسلامی با زبان نوین حقوق بشر هستند. در برخی حوزه‌ها، مانند حقوق کودکان بی‌سرپرست، جرم‌زدایی از برخی رفتارهای اجتماعی، یا حمایت اجتماعی از خانواده، این کوشش‌ها به دستاوردهای ملموسی نیز انجامیده‌اند.

بااین‌حال، این روند با دو چالش ساختاری مواجه است: نخست، نسبی‌گرایی فرهنگی و تعلیق حقوق بنیادین. در غیاب شاخص‌های روشن و معیارهای پاسخگو، بومی‌سازی می‌تواند به پوششی برای تثبیت نابرابری‌های سنتی بدل شود. تجربه ایران نشان می‌دهد که تفسیرهای محدودکننده از شریعت در حوزه‌هایی مانند اقلیت‌های مذهبی و آزادی‌های مدنی، اغلب با ارجاع به «هویت اسلامی» توجیه می‌شوند. اختلافات قانونی در باب دیه، ارث، پوشش اجباری یا حق ولایت بر کودک، مؤید این نگرانی‌اند (Mayer, 2007: 83-85). دوم، تعارض میان وحدت هنجاری و تنوع اجتماعی. فرآیند موفق بومی‌سازی مستلزم آن است که اجتهاد فقهی نه در قالبی بسته و حکومتی، بلکه در میدان تضارب آراء، گفت‌وگوی علمی و مشارکت اجتماعی صورت پذیرد. کنترل نهادی یا انحصار تفسیر دینی، نه‌تنها پویایی حقوقی را تقلیل می‌دهد، بلکه مشروعیت هنجارهای جدید را نیز با چالش مواجه می‌سازد. در ایران، محدودشدن فرآیند اجتهاد به نهادهای رسمی و غیاب امکان نقد علنی، موجب تعلیق فرآیند بازنگری اجتماعی سنت شده است (Sachedina, 2009: 38).

در نگاه نخست، پروژه النعیم واجد جذابیتی گفتمانی است: او با عبور از تقابل تصنعی میان سنت و مدرنیته، امکان گفت‌وگوی درونی درباره حقوق بشر را در دل گفتمان اسلامی می‌جوید. با این حال، تجربه زیسته جوامع اسلامی، از جمله ایران، نشان می‌دهد که تحقق این افق نیازمند پیش‌شرط‌هایی است که در عمل به‌سختی فراهم می‌شوند. مقاومت نهادهای سنتی، ملاحظات ایدئولوژیک، و فقدان فضای گفت‌وگوی آزاد، تحقق مدل بومی‌سازی النعیم را با دشواری‌هایی روبه‌رو کرده‌اند (سروش، ۱۳۸۴: ۱۱۲) افزون بر این، بررسی الگوهای حقوق بشری در برخی کشورهای عربی یا آسیایی که کوشیده‌اند حقوق بشر را صرفاً در چهارچوب «ارزش‌های بومی» بازتعریف کنند، نشان می‌دهد که بومی‌سازی بدون نقد سنت، نه‌تنها به نوآوری منجر نمی‌شود، بلکه گاه به واپس‌گرایی

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

حقوقی و تقلیل کرامت انسانی نیز انجامیده است. ازاین‌رو، هرگونه بومی‌سازی اصیل، باید با بازاندیشی صریح در مبانی فقهی، گشودگی معرفتی و تعهد به اصول پاسخ‌گویی و شفافیت همراه باشد.

۳-۳. تمهید سوم: زبان مشترک اخلاقی و گفت‌وگو؛ افق، ظرفیت و موانع

در نگاه النعیم، مشروعیت هر قاعده اخلاقی یا حقوقی، حاصل کنش ارتباطی، تضارب آرا و گفت‌وگوی آزاد است (An-Na'im, 1992: 11; Gadamer, 2004: 306-307). این مدل، با سنت فلسفه گفت‌وگو و هرمنوتیک تطبیقی قرابت دارد و بر این اساس است که قاعده حقوقی زمانی پایدار و معتبر است که از مسیر گفت‌وگو و جلب رضایت جمعی عبور کند. در ایران تشکیل شورای فقه پزشکی، کمیته‌های تخصصی محیط‌زیست و هسته‌های بررسی مسائل خانواده، نمونه‌های واقعی و قابل‌تأملی هستند که نشان می‌دهند فقه رسمی، حقوق‌دانان و جامعه مدنی گاه در تلاش برای گشودن زبان مشترک اخلاقی بوده‌اند. این گفت‌وگوها، هرچند محدود، در حوزه‌هایی چون فقه پزشکی نوین، حقوق کودکان و عدالت زیست‌محیطی تأثیرگذار بوده‌اند و فضای گفت‌وگوی تخصصی را توسعه داده‌اند (Sachedina, 2009: 55-58). در برخی حوزه‌ها، این روند به اصلاح و ارتقای نظام حقوقی منتهی شده؛ برای نمونه، مباحث پیرامون حقوق کودک، پزشکی نوین، محیط زیست و حقوق شهروندی. با این حال، تجربه ایران نشان می‌دهد که این زبان مشترک، مادامی که مبتنی بر مشارکت آزاد، شفافیت و تضمین حق نقد و گفت‌وگو نباشد، به توافقی صرفاً اداری یا فرمالیستی فروکاسته می‌شود (Bayat, 2007: 181-184).

مدل النعیم، اگرچه بستری برای ارتقای گفت‌وگوی اخلاقی است، اما در عمل با چالش‌هایی مواجه است. نخست، فقدان زیرساخت‌های نهادینه و فضای نقد. مادامی که جامعه مدنی، رسانه‌ها و نهادهای واسط فعال و مستقل نباشند، گفت‌وگو محدود به حوزه رسمی باقی می‌ماند. دوم، سلطه تفسیر رسمی. اگر تنها یک نهاد یا گروه صاحب انحصار تفسیر باشد، امکان تضارب آرا و زبان مشترک محدود می‌شود. سوم، چرخش‌های اجتماعی و هویتی. گفت‌وگو باید قادر باشد به تحولات نسل‌های جدید، تکنولوژی و مسائل جهانی پاسخ دهد؛ امری که نیازمند پویایی و انعطاف ساختاری است.

مدل النعیم، با تکیه بر اجتهاد اجتماعی، بومی‌سازی فعال و زبان مشترک اخلاقی، افق‌های تازه‌ای برای پیوند سنت، عقلانیت و حقوق بشر در جهان اسلام و ایران معاصر

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

می‌گشاید. اما تحقق عملی این افق‌ها، به‌ویژه در زمینه حقوق عمومی و نظام حقوقی ایران، مستلزم اصلاح نهادی، توسعه زیرساخت‌های مشارکتی، شفافیت در تفسیر و گشودگی نسبت به تحولات اجتماعی و بین‌المللی است. بدین‌ترتیب، اندیشه النعیم را نه باید نسخه نهایی، بلکه چارچوبی برای آغاز گفت‌وگوی مستمر، بازاندیشی و تعمیق تجربه حقوق بشر اسلامی و ایرانی تلقی کرد؛ چارچوبی که به‌واسطه نقد علمی، تعهد به اخلاق و التزام به تحولات واقعی جامعه، ظرفیت پویایی و نوسازی را حفظ می‌کند.

٤. راهکارها و افق‌های نو در حقوق بشر اسلامی ایران؛ تفسیر فلسفی و تأمل تحلیلی در پرتو پروژه احمد النعیم

در پرتو تأملات نظری پیش‌گفته درباره نسبت پرتنش سنت و مدرنیته، جهان‌شمولی و بومی‌گرایی و با توجه به تجارب انضمامی جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با مفاهیم و نهادهای حقوق بشر، اکنون می‌توان به افق‌هایی نو برای برون‌رفت از وضعیت تعلیق یا تناقض پرداخت. آنچه در این میان اهمیت دارد، نه تکرار دوگانه‌های فرسوده، بلکه خلق امکانی جدید در بستر فلسفه حقوق اسلامی است؛ امکانی که در آن، اصول کرامت انسانی، عقلانیت ارتباطی و اقتضائات زمانه، در دل نهادهای فقهی، حقوقی و مدنی بازخوانی شوند. پروژه احمد النعیم، هرچند با ملاحظات انتقادی همراه است، اما بستری مفهومی برای بازاندیشی فراهم می‌آورد. در ادامه، راهکارهایی در چهار محور اصلی، به‌مثابه خطوط راهنمای بازسازی حقوق بشر اسلامی با تأکید بر تجربه ایران، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

٤-١. بازآفرینی نهاد اجتهاد: از اقتدار تخصصی به عقلانیت جمعی

در سپهر فلسفه حقوق اسلامی، شاید هیچ مفهومی به اندازه «اجتهاد» واجد ظرفیت تحول‌آفرین نباشد؛ با این حال، ماهیت سلسله‌مراتبی و اقتدارگرایانه‌ای که در برخی ادوار بر این نهاد سایه انداخته، آن را به ابزاری برای تثبیت تفاسیر رسمی و تقلیل مشارکت عمومی فروکاسته است. احمد النعیم، با نگاهی انتقادی به این وضعیت، اجتهاد را نه امتیازی نهادی برای گروهی خاص، بلکه کنشی عقلانی و اجتماعی می‌داند که همه اقشار جامعه را به مشارکت در تولید معنا و بازتفسیر شریعت فرامی‌خواند (An-Na‘im, 2008: 13). در این چارچوب، مرجعیت فقیه از درون تعامل آزاد و عقلانی با سایر ساحات دانش، جامعه مدنی و تجربه زیسته مشروعیت می‌یابد، نه صرفاً از سلسله‌ای سنتی از نقل و تقلید. چنین

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

تلقی‌ای از اجتهاد، یادآور نظریه «عقلانیت ارتباطی» هابرماس است که در آن، اعتبار یک ادعا نه از موضع قدرت، بلکه از قدرت استدلال در بستر گفت‌وگوی آزاد حاصل می‌شود (Habermas, 1996: 110). بدین‌ترتیب، اجتهاد به عرصه‌ای برای تضارب آراء، بررسی انتقادی، و بازخوانی متون در پرتو تحولات اجتماعی بدل می‌گردد.

در ایران، سنت اجتهاد شیعی، به‌ویژه در قرون متأخر، ظرفیت‌هایی برای بازتفسیر اجتماعی فقه فراهم کرده است؛ به‌ویژه از عصر مشروطه تاکنون، اندیشه‌هایی مانند فقه مصلحت‌گرا، فقه نظام یا فقه حکومتی، هر یک کوشیده‌اند نسبت تازه‌ای میان فقه و جامعه برقرار سازند (Arjomand, 1988: 145-147). با این حال، چالش اصلی آن است که اغلب این نوآوری‌ها، در غیاب ساختارهای نهادی برای تضارب میان رشته‌ای و مشارکت عمومی، یا به سیاست‌گذاری تقلیل یافته‌اند یا به صورت تقنینی فاقد شفافیت نظری باقی مانده‌اند (Hallaq, 2009: 31-35).

در پاسخ به این چالش، راهکار اساسی آن است که شوراهای اجتهادی بین‌رشته‌ای و چندسطحی در ساختار رسمی شکل گیرند؛ شوراهایی متشکل از فقیهان، حقوق‌دانان، فیلسوفان حقوق، جامعه‌شناسان و نمایندگان نهادهای مدنی. تجربه نهادهایی مانند شورای اخلاق زیستی وزارت بهداشت یا کمیته‌های فقهی شورای نگهبان نشان داده‌اند که ظرفیت گفت‌وگوی تخصصی در ایران وجود دارد، اما نیازمند نوسازی نهادی، شفاف‌سازی و گسترش مشارکت‌اند.

بدین‌سان، اجتهاد در ایران می‌تواند از انحصار حوزه‌ای به مشارکت اجتماعی برسد؛ از تفسیر محافظه‌کارانه به پاسخ‌گویی به بحران‌های نوپدید مانند فقر، خشونت خانگی، بحران‌های زیست‌محیطی، یا اخلاق زیستی در علم. در این افق، نه تنها نسبت میان سنت و نوآوری، بلکه نسبت میان فاعل فردی و خرد جمعی نیز دگرگون می‌شود. اجتهاد دیگر نه فقط بازخوانی سنت، بلکه «پرسش از امکان عدالت در اکنونِ زیسته» است.

۲-٤. نوسازی اخلاق جمعی: بومی‌سازی فعال، کرامت‌محوری و سیاست‌گذاری هنجاری

پروژه بومی‌سازی حقوق بشر، در نگرش فلسفی النعیم، فراتر از ترجمه یا اقتباس صرف است؛ بلکه فرآیندی خلاق و انتقادی است که در آن سنت و تجدد، در افق عقلانیت و کرامت انسانی با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنند (An-Na'im, 1992: 9-10). در این رهیافت،

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

بومی‌سازی نه به معنای مرزگذاری یا دفع امر جهانی، بلکه به منزلهٔ «تولید معنا در سپهر فرهنگ ایرانی ـ اسلامی» است؛ چنان‌که ارزش‌هایی چون عدالت، برابری، و حق بر کرامت، در تعاملی زنده با سنت اسلامی، بار دیگر به صورت نهادینه و اجتماعی‌شده بازتولید می‌شوند. این امر، مستلزم عبور از دفاع صرف یا انفعال، و حرکت به سوی «سیاست‌گذاری هنجاری» است؛ سیاست‌گذاری‌ای که در آن، مباحثاتی همچون حقوق زنان، کودکان، اقلیت‌ها و گروه‌های نوپدید اجتماعی، نه با رویکردی تدافعی، بلکه در میدان نقد، گفت‌وگو و تطبیق مستمر بررسی و ساماندهی شوند (Sachedina, 2009: 38) در عمل، نهادهای سیاست‌گذار می‌توانند به‌جای برخورد جزیره‌ای، کارگروه‌هایی با ترکیب اجتهاد، علوم انسانی و تجربه‌های عینی جامعه ایجاد کنند؛ تجربه‌ای که در مواردی چون اصلاح قانون حمایت از خانواده یا تحول در سیاست‌گذاری آموزش و سلامت، مؤثر واقع شده است. پیشنهاد کلیدی، توسعه کارگاه‌های نظری و عملی برای ارتقاء ادبیات حقوق بشر اسلامی، گفت‌وگوی بین‌رشته‌ای و حتی راه‌اندازی پروژه‌های پژوهشی مشترک با مراکز علمی جهان اسلام و جامعه بین‌الملل است.

۳-٤ توسعه زبان مشترک اخلاقی: گفت‌وگوی ساختاریافته و پویایی اجتماعی

یکی از بنیادی‌ترین راهبردهای بازسازی حقوق بشر در بستر ایران، توسعه زبان مشترک اخلاقی در فرآیندهای سیاست‌گذاری حقوقی است؛ زبانی که هم‌زمان ریشه در سنت داشته باشد و پاسخ‌گوی اقتضائات نوپدید جامعه مدرن باشد. در تحلیل احمد النعیم، چنین زبانی، پیش‌شرط شکل‌گیری هر نظام حقوقی بومی و پایدار است؛ چراکه در غیاب آن، قواعد حقوقی یا به صورت ابزاری و موقتی عمل می‌کنند، یا در مواجهه با تحولات اجتماعی به ضدّ خود بدل می‌شوند (An-Na‘im, 1992: 11). از دیدگاه هرمنوتیکی گادامر، این زبان اخلاقی نه محصول اراده‌گرایی یا تحمیل از بالا، بلکه زاییدهٔ تاریخ، گفت‌وگو و بازی تفاهمی است که از دل آن افق‌های مشترک معنا سر برمی‌آورد (Gadamer, 2004: 306-307).

در این چارچوب، مشروعیت هنجار حقوقی، در گرو امکان مشارکت مؤثر کنشگران متکثر در فرآیند تولید آن است؛ به‌ویژه اقلیت‌ها، نخبگان منتقد و نسل‌های جوانی که در موقعیت حاشیه‌ای قرار دارند. چنان‌که هابرماس تصریح می‌کند، در منطق «کنش ارتباطی»، اعتبار هر قاعده مبتنی بر این است که بتواند در برابر انتقاد عمومی تاب بیاورد و خود را در

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

گفت‌وگویی بی‌تحمیل توجیه‌پذیر سازد (Habermas, 1996: 110). این گفت‌وگو، در اندیشه عبدالله النعیم نیز، صرفاً یک لوازم جانبی فرهنگی نیست، بلکه بنیاد فلسفی نظم حقوقی مشروع است؛ نظمی که نه از طریق اجبار یا روایت رسمی، بلکه از دل تفاهم، مشارکت و بازاندیشی مستمر سامان می‌یابد.

در تجربه جمهوری اسلامی ایران، تشکیل شوراهای فقهی و حقوقی در نهادهایی مانند قوه قضائیه، مجلس شورای اسلامی، وزارت بهداشت، و حوزه‌های علمیه، از جمله گام‌های مهم در این مسیر بوده است. با این حال، چالش اصلی، نه در وجود این نهادها، بلکه در فقدان شفافیت، پاسخ‌گویی و حق نقد در فرآیندهای تصمیم‌گیری آن‌هاست. تا زمانی که این ساختارها به گفت‌وگویی واقعی با دیگر حوزه‌های دانش، فعالان مدنی، دانشگاهیان و نمایندگان اقشار اجتماعی بدل نشوند، زبان اخلاقی آن‌ها از درون تهی و کارکردشان به سطحی صوری فروکاسته خواهد شد.

در نقد تقابل‌گرایی رایج میان فقه اسلامی و نظام حقوق بشر، برخی پژوهش‌ها کوشیده‌اند از درون سنت به بازخوانی اصول همگرایانه بپردازند. برای نمونه، مشفقی با تأکید بر عناصر مشترک در فقه امامیه و حقوق بشر جهانی، نشان می‌دهد که اصولی نظیر کرامت انسان، عدالت و آزادی، ظرفیت آن را دارند که بستری برای گفت‌وگو و تلفیق فراهم کنند (مشفقی، ۱۴۰۴، ص ۲۴) پیشنهاد بنیادی آن است که نهادهای سیاست‌گذار، فراتر از مکانیسم‌های سنتی مشورت، به توسعه سکوهای نقد عمومی، میزگردهای آزاد دانشگاهی و حضور رسمی نمایندگان جامعه مدنی در فرآیند قانون‌گذاری و حتی اجتهاد اهتمام ورزند. الگوی پیشنهادی، عبور از مصلحت‌گرایی مقطعی و واکنشی، به‌سوی اخلاق گفت‌وگویی است؛ اخلاقی که مسائل نوپدیدی همچون زیست‌فناوری، هوش مصنوعی، محیط زیست، یا حقوق داده و رسانه‌های نو را نه از منظر سد و انکار، بلکه در پرتو عقلانیت مشارکتی و همدلی تفسیری پاسخ می‌دهد. در سطحی عمیق‌تر، آینده حقوق بشر اسلامی در ایران وابسته به ایجاد زبان مشترک اخلاقی و ساختارمند است؛ زبانی که تنها در میدان گفت‌وگوی مستمر میان نهادهای دینی، دانشگاهی، مدنی و حتی بدنه جامعه شکل می‌گیرد. همان‌گونه که هاینر بیلفلت در تحلیل صداهای مسلمان در منازعه حقوق بشر نشان می‌دهد، امکان شکل‌گیری زبان مشترک اخلاقی میان سنت اسلامی و هنجارهای جهانی، مستلزم عبور از منطق خصومت‌آمیز «جهان اسلام در برابر غرب» و جایگزینی آن با تعهد اخلاقیِ درون‌دینی به کرامت انسان و نقد نقادانهٔ درونی سنت است (Bielefeldt, 2000: 910).

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

زبان مشترک اخلاقی، زمانی زاینده و بالنده خواهد شد که «فرهنگ تضارب» و «حق نقد» به‌مثابه ارزش‌هایی ساختاری، از نهادهای دانشگاهی و پژوهشی تا سطوح تقنینی و فقهی، به رسمیت شناخته شوند. تنها در چنین صورتی است که می‌توان به امکان بازسازی نظم حقوقی اسلامی در افقی جدید، و با رویکردی واقع‌گرایانه، امیدوار بود.

٤-٤. شفافیت، پاسخگویی و اخلاق عمومی: زیربنای بازآفرینی حقوق بشر اسلامی

آخرین بنیاد فلسفی و راهبردی، ارتقاء شفافیت، پاسخگویی نهادی و اخلاق عمومی است. در منظومه فلسفه حقوق عمومی، پاسخگویی و شفافیت نه فقط ابزار کنترل، بلکه مبنای مشروعیت مدرن و سنتی است؛ چنان‌که در تجربه ایران، هر جا آرای فقهی و تفسیری به صورت شفاف و با امکان نقد عمومی مطرح شده‌اند، هم مشروعیت و هم کارآمدی نظام حقوقی ارتقا یافته است (Kadivar, 2019: 123-126; Arjomand, 1988: 145-147). پیشنهاد کلیدی، تدوین نظام انتشار عمومی آرای اجتهادی، شفاف‌سازی مبانی تصمیم‌گیری و ایجاد بسترهای نقد دانشگاهی و اجتماعی بر سیاست‌گذاری‌هاست. افزون بر این، آموزش اخلاق عمومی و تربیت نسل‌های جدید با تأکید بر عقلانیت انتقادی و ارزش‌های بومی، زیربنای پایداری تحول خواهد بود.

بدین‌ترتیب، راهکارهای پیشنهادی این پژوهش نه فقط نقشه راه اصلاح نهادی یا توصیه‌های سیاستی، بلکه تبیین پروژه‌ای فلسفی برای بازآفرینی حقوق بشر اسلامی در ایران است؛ پروژه‌ای که در آن اجتهاد اجتماعی، بومی‌سازی خلاق، زبان مشترک اخلاقی و شفافیت نهادی، اجزای یک معماری جدید برای حقوق عمومی کرامت‌محور را تشکیل می‌دهند. چنین افقی، ایران را از منطق تطبیق منفعل با سنت یا پذیرش صرف الگوهای جهانی فراتر می‌برد و به سوی ساخت یک «حقوق بشر ایرانی ـ اسلامی» در تراز عدالت، عقلانیت و اخلاق جمعی رهنمون می‌کند.

نتیجه‌گیری

در آیینهٔ اندیشه فلسفی و انتقادی، این پژوهش کوشید تا نسبت میان شریعت، حقوق بشر و تجربه ایرانی را با نگاهی بازاندیشانه مورد واکاوی قرار دهد؛ نه با تکیه صرف بر دوگانه‌های تقلیل‌گرایانه سنت و مدرنیته، بلکه با الهام از الگوهایی که امکان شکل‌گیری

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

زبان مشترک اخلاقی و گفت‌وگویی میان‌فرهنگی را میان میراث اسلامی و افق‌های نوین حقوق بشر فراهم می‌سازند. بر این اساس، مقاله نشان داد که آینده حقوق بشر اسلامی نه در حذف سنت و نه در انفعال در برابر روایت غالب جهانی، بلکه در تعلیق خلاق سنت، بازآفرینی درون‌زاد هنجارها، و ترجمه تجربه زیسته در قالب عقلانیت جمعی و اخلاق مشارکتی شکل می‌گیرد.

اجتهاد اجتماعی به‌عنوان یکی از بنیادهای پویایی در سنت اسلامی، در صورتی می‌تواند نقش‌آفرینی مؤثری در نوسازی حقوق بشر ایفا کند که از سطح فردمحور و تفسیری محدود به نهادهایی مشارکتی، بین‌رشته‌ای و شفاف منتقل شود. تجربه‌هایی که در قالب شوراهای اخلاق، نهادهای داوری و تعاملات دانشگاهی رقم خورده‌اند، حاکی از آن است که هر جا نقد جمعی، مشارکت مدنی و تعامل با جامعه علمی تقویت شده، سنت نیز توانسته خود را با مسائل نوپدید سازگار کند، بدون آنکه از هویت خویش تهی گردد.

بومی‌سازی حقوق بشر، آن‌گونه که در تجربه ایران شکل گرفته، بیش از آنکه به معنای تقابل با گفتمان جهانی باشد، تلاشی است برای تولید مفاهیم میان‌فرهنگی از دل نیازهای واقعی جامعه. حقوق بشر اسلامی ایرانی، در این تلقی، پروژه‌ای است برای خلق معنا در بستر تجربه زیسته، درهم‌تنیدگی سنت و عقل مدرن، و درون‌زایی مفاهیم در دل گفت‌وگوی انتقادی. اصلاحات حقوقی موفق در برخی حوزه‌ها نیز مؤید آن است که پیوند میان سنت، اجتهاد نو، و سیاست‌گذاری مشارکتی می‌تواند زمینه‌های ظهور الگوهای هنجاری جدید را فراهم سازد.

زبان مشترک اخلاقی در بطن چنین پروژه‌ای، صرفاً یک ابزار ارتباطی نیست، بلکه سازوکاری برای بازآرایی فهم‌های متعارض و خلق فضایی برای تضارب آرا و پذیرش تفاوت‌هاست. هرچه این زبان ساختارمندتر، نهادی‌تر و فراگیرتر باشد، مقبولیت اجتماعی تغییرات حقوقی و اخلاقی نیز افزایش می‌یابد. تحقق این هدف در گرو تقویت نهادهای واسط، شکل‌گیری نهاد گفت‌وگو، و نهادینه‌شدن فرهنگ مدارا و شفافیت نهادی است.

در نهایت، حقوق بشر اسلامی ایرانی، به‌مثابه یک افق فلسفی و اجتماعی، تنها زمانی قابلیت تکوین می‌یابد که بتواند از روایت‌های ایستا، کلیشه‌ای و تکراری عبور کرده و در بستری از تفکر نقاد، مشارکت اجتماعی و تعهد به کرامت انسانی، معنای تازه‌ای از عدالت، آزادی و اخلاق عمومی بیافریند. این پروژه نه تکرار گذشته است و نه اقتباس صرف از غرب، بلکه کوششی است برای ایستادن در نقطه تلاقی سنت ایرانی ـ اسلامی با جهان

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

متکثر امروز؛ نقطه‌ای که در آن فلسفه حقوق عمومی، الهیات اجتماعی و عقلانیت مدنی در خدمت انسان و جامعه قرار می‌گیرند. آینده این پروژه، به‌جای آنکه در تقابل با جهانی‌شدن تعریف شود، می‌تواند در مقام الگویی الهام‌بخش برای جوامع اسلامی و حتی گفتمان جهانی حقوق بشر ظاهر گردد؛ الگویی که ریشه در سنت دارد، اما چشم به آینده دوخته است.

منابع

- سروش، عبدالکریم. (۱۳۸۴). سنت و سکولاریسم، تهران: مؤسسه صراط.
- طه عبد الرحمن. (۱۳۸۵). سؤال الأخلاق، ترجمه فارسی: پرسش از اخلاق، قم: انتشارات کتاب طه.
- عزیزی، ناصر و محمدی‌زاده، نادیا. (۱۴۰۱). حقوق اقلیت‌ها از منظر حقوق بشر معاصر و فقه اسلامی، *فصلنامه علمی فقه و حقوق نوین*، (۱۱)۳، ۲۰۱-۲۲۱.
- علیدوست، ابوالقاسم. (۱۳۹۸). فقه و عقلانیت معاصر، تهران: مؤسسه بوستان کتاب قم.
- مشفقی, مژگان . (۱۴۰۴). مقایسه حقوق شهروندی در اسلام و حقوق بشر، پژوهش‌های فقهی حقوق بشر، ۲(۱)، ۳۴-۱۷.
- افشار احمدی، ایرج. (۱۴۰۴). رویکرد فقه و حقوق ایران به حقوق فردی بشر، پژوهش‌های فقهی حقوق بشر، ۲(۱)، ۶۸-۴۹.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۶). نظام حقوق زن در اسلام، تهران: صدرا.

References

- An-Na‘im, A. A. (1990). *Toward an Islamic Reformation*. Syracuse UP.
- An-Na‘im, A. A. (1992). *Human Rights in Cross-Cultural Perspectives*. UPenn Press
- An-Na‘im, A. A. (2008). *Islam and the Secular State*. Harvard UP. p. 13
- Arjomand, S. A. (1988). *The Turban for the Crown: The Islamic Revolution in Iran*. Oxford UP.
- Asad, T. (2003). *Formations of the Secular*. Stanford UP.
- Bayat, A. (2007). *Making Islam Democratic: Social Movements and the Post-Islamist Turn*. Stanford UP.
- Bielefeldt, Heiner. (2000). Muslim voices in the human rights debate. *Human Rights Quarterly*, 22(4), 906-941.
- Derrida, J. (2002). *Acts of Religion (*ed. Gil Anidjar). Routledge.
- Gadamer, H.-G. (2004). *Truth and Method* (2nd ed.). Continuum.
- Habermas, J. (1996). *Between Facts and Norms*. MIT Press.
- Hallaq, W. B. (2009). *An Introduction to Islamic Law*. Cambridge UP.

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]

- Iqbal, M. (1930). *The Reconstruction of Religious Thought in Islam*. Oxford UP.
- Kadivar, M. (2019). *Blasphemy and Apostasy in Islam*. Edinburgh UP.
- Mayer, A. E. (2007). *Islam and Human Rights: Tradition and Politics*. Westview Press.
- Mohammad, A. (2013). "Islamic Law and Civic Virtue." In *Islam and the Challenge of Human Rights* (pp. 160-178). Oxford UP.
- Rahman, F. (1982). *Islam and Modernity*. University of Chicago Press.
- Rawls, J. (1993). *Political Liberalism*. Columbia University Press.
- Sachedina, A. (2009). *Islam and the Challenge of Human Rights*. Oxford UP.
- Saeidi, A. (2008). *The Accountability of Islamic State in Iran*. Routledge.
- Tofighi Darian, M. (2020, March 11). *Iran's judiciary and gender-discriminatory laws*. Islamic Law Blog.
- Zubaida, Sami. (2003). *Law and Power in the Islamic World*. I.B. Tauris.

[Downloaded from islamichumanrights.ir on 2026-11-23]